

## محمد علی نیکنامی

محمد از جبهه برگشته بود که برایش مهمانی گرفتند و همه را دعوت کردند. سرسفره با غذایش بازی می کرد و چیزی نمی خورد. طوری که کسی متوجه نشود از سر سفره بلند شد، خاله اش متوجه شد، دنبالش که گشت توی زیرزمین بود و چیزی هم پشتش قایم کرده بود، دلیل بلند شدنش را که پرسید، چیزی نگفت: دربارهی چیزی هم که مخفی کرده چیزی نگفت. خاله که اصرار کرد، قول گرفت به کسی نگوید. دستش یک تکه نان و یک تکه پیاز بود، می گفت: «غذاها را که دیدم یاد دوستانم در جبهه افتادم که موقع محاصره، نان هم برای خوردن ندارند. از گلویم پایین نمی رفت.»

## مسعود افشاریان شاندریز

صدای آرپی جی مسعود شناخته شده بود، چون او با هر گلوله یک تانک یا زاغه مهمات را منهدم می کرد. در ارتفاعات کله قندی، دشمن آتش زیادی می ریخت، همه می دانستند که او با همان آرپی جی می تواند کاری کند کارستان. او قله را نشانه رفت و شلیک کرد و همین کار باعث شد تا محاصره بشکند و قله آزاد شود. مسعود در عملیات خیبر تعداد پانزده الی شانزده تانک دشمن را نابود می کند برای جلوگیری از توقف تانکها از دجله می گذرد، اما مزدوران عراقی او را می شناسند و به شهادت می رسانند.

## قنبر حمزهوی

باید از کانال آب که در فاصله ی هشتاد الی صد متری خاکریز اصلی دشمن بود عبور می کرد. به عنوان راهنما جلوی گروهان حرکت می کرد و بقیه گروهان پشت سرش. قرار شد اگر توانست از کانال بگذرد بقیه هم پشت سرش بروند. دشمن می دانست که فقط از همین بریدگی احتمال عبور نیروها هست و همان قسمت را زیر آتش گرفته بود. اما قنبر بریدگی را که ده متر عرض داشت رد کرد، پشت سرش را که نگاه کرد، دید کسی نیامده. راه برگشت هم نبود چون رد شدن دوباره از بریدگی خطر زیادی داشت. تصمیم گرفت حالا که نزدیک دشمن رسیده کاری بکند. سنگر تیربار دشمن را شناسایی کرد. نارنجکی از جیبش خارج کرد و ضامنش را کشید.

سینه خیز جلو رفت وقتی به یک متری سنگر رسید نیم خیز شد تا نارنجک را توی سنگر بندازد، پای راستش تیر خورد. روی زمین افتاد و نمی توانست حرکت کند. نارنجک را به روبه رو پرتاب کرد، نارنجک توی یک سنگر افتاد، سنگر مهمات عراقی ها. قنبر حمزهوی در عملیات بدر و در منطقه ی هورالهویزه به شهادت رسید.

## سید ابراهیم شجیعی

آنقدر بر خوردش خوب بود که باید پارتی بازی می کردند تا توی گردانش می افتادند، یک بار برایش غذای پر گوشتی بردند توی سنگر، تعجب کرد، می گفت: «مثل اینکه جیره غذایی زیاد شده؟!» کسی چیزی نگفت و رفت و سنگرهای دیگر را سرکشی کرد. رفت و وقتی فهمید فقط برای او غذای خوبی بردند ناراحت شد و با عصبانیت گفت: «چرا بین من و دیگران فرق می گذارید؟ نباید بین من و نیروهایم تفاوتی باشد.»

## محمد رضا شمس آبادی

چند روز از عملیات کربلای ۵ گذشته بود. در سنگر ایستاده بود و با هم‌زمش صحبت می‌کرد. ناگهان همین طور که سرش را به سنگر تکیه داده بود هم‌زمش که حرف می‌زد متوجه شد او خوابش برده.

صدایش زد: «حاج آقا!»

جواب داد: «بله.»

اما دوباره به خواب رفت چون هنگام عملیات، ۲۴ ساعت می‌شد که نخوابیده بود و حالا از فرط خستگی سرپا خوابش برده بود.

محمد رضا در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه به شهادت رسید.

## حسین دهنوی

به «چریک سپاه» معروف بود. هر کسی می‌خواست بهترین فرد را در سپاه معرفی کند، می‌گفت: «دهنوی چریک سپاه است.» در روزهای آزادسازی بستان تعدادی از سپاهیان نیشابور با سرپرستی سردار شوشتری در حاشیه ی پل مستقر شدند. وقتی متوجه شدند دشمن عقب نشینی کرده جهت شناسایی به داخل نیروهای عراقی نفوذ کردند. ناگهان متوجه شدند که عراقی‌ها در فاصله‌ی ۲۰۰ متری آنها قرار دارند. قرار شد که به صورت دو تیم از تاریکی شب استفاده کنند و به عقب برگردند و برای اینکه مسیر را گم نکنند، به صورت آتش عقب نشینی کنند، تا کنار رودخانه بر می‌گردند که آنجا با تعداد زیادی لاشه تانک مواجه می‌شوند. به پیشنهاد حسین از هر کدام از لاشه‌های تانک قطعه‌ای باز می‌کنند و یک قبضه اسلحه دوشکا می‌سازند. گردان افتخار می‌کرد که خودشان توانستند چنین اسلحه ی سنگینی بسازند.

حسین دهنوی در جزایه به درجه‌ی رفیع شهادت نائل گردید.

## محمد حسین سیاح

تانک دشمن به نیروهای خودی نزدیک می‌شد. بدون ترس از شلیک، صاف به طرف نیروهای خودی می‌آمد. همه شک داشتند، چون شلیک هم نمی‌کرد، چاره‌ای نبود. باید آن را می‌زدند. به طرفش نشانه رفتند که یک دفعه تانک ایستاد و محمد حسین از آن بیرون آمد. او که در گردان زرهی بود و سر نترسی هم داشت. جلو رفته، یکی از تانک‌های دشمن که خراب شده بود را یافته و تعمیر کرده و به عقب آورده بود. محمد حسین در عملیات بدر در جزیره مجنون به شهادت رسید.

